



# هدف خلقت و راه‌های رسیدن به آن

آیت الله رجبی رئیس مؤسسه امام خمینی (ره)



جلسه اول

۸ مهرماه ۱۴۰۲

هیئت هفتگی جبهه جهانی شباب المقاومة

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ایام آغاز ولایت حضرت بقیه‌الله الاعظم ارواحنا له الفداء، میلاد پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله علیه و آله و سلم و ولادت با سعادت امام صادق علیه‌السلام و هفته دفاع مقدس و هفته وحدت را گرامی می‌داریم.

عنوان اصلی بحث ما این است که ما برای چه هدفی خلق شده‌ایم و برای رسیدن به این هدف چه راه‌هایی وجود دارد و چه کارهایی باید انجام دهیم. به عنوان مقدمه بحثی را درباره هدف آفرینش انسان مطرح می‌کنیم و در جلسات بعد به طرح راهکار می‌پردازیم.

سؤال اول این است که هدف آفرینش انسان چیست؟ کارهایی که انسان انجام می‌دهد برای این است که به یک نتیجه برسد، نتیجه‌ای که از انجام این کارها مترتب می‌شود، نام‌های مختلفی دارد. به لحاظ اینکه این نتیجه پایان کار باشد، غایت نامیده می‌شود؛ یعنی در انتهای کار به نتیجه می‌رسیم.

یک نوع نام‌گذاری به لحاظ این است که انجام دهنده کار، کار را انجام می‌دهد تا به او برسد؛ یعنی تا او حرکتی کند و به نهایت برسد، این نتیجه‌ای بود که بر او بار شد. اگر از آن فرد سؤال شود که چرا این کار را انجام دادی، پاسخ می‌دهد: من می‌خواستم به آن نتیجه برسم. از این جهت هدف، غرض نامیده می‌شود. منشأ این کلمه در عربی از اینجا است که وقتی یک تیرانداز، تیر را در کمان می‌گذارد، نقطه‌ای که قرار است تیر به آن اصابت کند، غرض نامیده می‌شود. به این معنی که کننده کار یک امر مشخصی را در نظر می‌گیرد و به این نتیجه می‌رسد که اگر بخواهم به آن نتیجه برسم، باید این کار را انجام دهم. این کار من را به آن نتیجه می‌رساند.

از جهت دیگر چون تصور آن هدف، انگیزه آن کار می‌شود، علت غایی نامیده می‌شود. بنابراین هدف، نتیجه کار است که کننده کار آن را انجام می‌دهد تا به آن نتیجه برسد؛ نتیجه مطلوب اوست و کار را انجام می‌دهد تا به او برسد و اگر چه مطلوب او نباشد، به آن غایت گفته می‌شود ولی نتیجه گفته نمی‌شود. مثل اینکه شخصی به این جلسه می‌آید به این منظور که در اینجا مطالبی گفته شود و می‌خواهد از آنها استفاده کند. یک موقع خود شخص به این نتیجه می‌رسد که مطلوب است به این جلسه بیاید؛ این می‌شود هدف. یک موقع به زور او را می‌کشند و به اینجا می‌آورند و خودش نمی‌خواسته که بیاید اینجا نتیجه حاصل می‌شود. رسیدن به جلسه محقق شده است؛ اما چون مدنظر او نبوده و نمی‌خواسته برای آمدن به اینجا حرکت کند، چه بسا نظرش منفی بوده. این غایت است ولی هدف نیست؛ اما اگر خودش

تشخیص داد که این کار خوبی است و باید به آن برسد و برای آن حرکت کرد. لذا رسیدن به اینجا می‌شود هدف آن شخص.

سخن بر سر این است که وقتی خداوند هم کاری انجام می‌دهد، هدفی داشته است؛ از جمله آفرینش انسان. خداوند انسان را آفریده است و در بحث‌های کلامی مفصل درباره این موضوع صحبت شده که موجود حکیم برای کار خود باید هدف متناسب با آن کار داشته باشد. از آنجاکه خدا حکیم است، حتماً برای خلقت جهان و خلقت انسان هدفی دارد و آن هدف هم متناسب با آن کار و سرمایه‌گذاری است که خدا انجام داده است.

خلقت جهان یک کار است. هدف از انجام آن کار چیست و خداوند می‌خواست به چه نتیجه‌ای برسد؟ در مورد کارهای انسان مشخص است که ما یک چیز را نداریم و می‌خواهیم به آن برسیم. کاری را انجام می‌دهیم تا به آن (خواست) برسیم. آیا خدا که جهان و انسان را خلق کرد، فاقد چیزی بود و برای رسیدن به آن لازم بود که جهان و انسان را خلق کند؟ در بحث‌های عقلی و معارف دینی خدا وجود کامل مطلق معرفی می‌شود که دارای هیچ نقص و نیازی نیست که به خاطر (برطرف کردن) آن انسان را خلق کند. چنین چیزی نیست. همه آنچه در عالم هستی است، مخلوق خداست. در دعای عرفه می‌خوانیم: برای کارهای تو هم علتی وجود دارد، چه برسد به مخلوقات! اینطور نیست که در درون خدا هم چیزی علت و ایجاد کننده برای خدا باشد؛ مثل اینکه بگوییم: خدا هم نیازی دارد، ولی آن نیازش را خودش برطرف می‌کند؛ حتی این هم نیست. نه اینکه دیگران علت برآورده کردن نیاز خدا نیستند، خود خدا هم علت برآورده شدن نیاز خودش نیست؛ چون خدا اصلاً نیازی ندارد. پس علت خلقت انسان چیست؟ می‌گویند علت، بهجت خداست. خداوند نسبت به خودش بهجت دارد، خودش را در نهایت دوست داشتن، دوست دارد؛ چون موجود، کامل‌ترین موجود است و هر موجودی که از کمال برخوردار باشد، کمال را دوست دارد. کامل‌ترین موجود نسبت به کامل‌ترین موجود قطعاً محبت دارد و بالاترین درجه که برای ما متصور نیست در این محبت وجود دارد. انسان هم همین‌طور است؛ وقتی به چیزی محبت داشته باشد، به مقدمات آن هم محبت تبعی پیدا می‌کند.

حالا اگر موجودی بتواند شبیه خدا شود، طبعاً خدا هم او را دوست دارد و می‌خواهد که او وجود داشته باشد. انسان در بین همه موجودات، تنها موجودی است که می‌تواند شبیه خدا شود؛ بنابراین خدا به تحقق وجود انسان علاقه دارد و دوست دارد که او خلق شود. اقتضای ذات خدا این است که انسان خلق شود. پس خدا از خلقت انسان به چیزی نمی‌رسد؛ ولی اقتضای این موجود این است که چنین موجودی را خلق کند و مطلوب اوست که انسان خلق شود. برای این مسئله تشبیهاتی کرده‌اند. مثل اینکه اقتضای خورشید این است که نورافشانی

کند. اصلاً خورشیدی که نورافشانی نکند، خورشید نیست. در مورد خورشید این مسئله جبری است، ولی در مورد خدا اختیاری است و خداوند نهایت اختیار و قدرت را هم دارد؛ بنابراین نمی‌توان گفت که خداوند مانند خورشید از روی جبر می‌خواهد فیض برساند؛ بلکه با اختیار و خواست خود می‌خواهد فیض برساند و انسان را خلق کند؛ بنابراین هدفی که خدا دارد مانند هدف ما که جبران نقص است، نیست؛ بلکه به معنای این است که مقتضای این ذات این است که چنین کاری انجام دهد. کار خداوند برخاسته از بهجت و محبت او نسبت به خودش است. بهجت و محبت خدا به خودش ذاتی و اصیل است و بهجت به وجود آوردن انسان به تبع است. مثل ما که چیزی را دوست داریم و هر چیزی را هم که ما را به او برساند و مشابه او باشد را دوست داریم و نسبت به آن علاقه پیدا می‌کنیم. گاهی انسان کسی را می‌بیند و از قیافه او خوشش می‌آید، به دلیل اینکه محبوبی دارد و نسبت به این شخص به دلیل شباهتی که با او دارد، عشق و علاقه پیدا می‌کند؛ بنابراین منشأ خلقت انسان این است که اقتضای این ذات آفریدن چنین موجودی است؛ چون محبتی که خدا به خودش دارد به تبع به انسان هم تعلق می‌گیرد. وقتی چیزی مطلوب خدا شد، در خدا حالت انتظار وجود ندارد و آن را ایجاد می‌کند. پس این خلقت چیزی به خدا نمی‌رسد و اگر چیزی هم برسد، به مخلوق می‌رسد؛ یعنی انسان خلق می‌شود تا انسان به چیزی برسد. انسان به کمالاتی برسد که شبیه خدا شود.

نتیجه اینکه خدا انسان را خلق کرد تا مخلوق به کمالات خدا در حد متنازل برسد؛ یعنی خدا این کمالات را به ذات دارد و مخلوق به غیر دریافت می‌کند. پس انسان خلق شده تا موجودی خداگونه شود. همان چیزی که خداوند در آغاز خلقت انسان فرمود: «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»<sup>۱</sup> من می‌خواهم برای خودم جانشین قرار دهم. وقتی ملائکه اعتراض کردند، فرمود شما این ظرفیت را ندارید که مانند من شوید و اسما را یاد بگیرید. انسان می‌تواند مظهر اسماء الهی یعنی مظهر تام کمالات الهی شود. ولی موجودات دیگر مانند ملائکه این ظرفیت را ندارند. لذا در آیه شریفه هم می‌فرماید: «وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَجَعَلَ النَّاسَ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَا يَزَالُونَ مُخْتَلِفِينَ إِلَّا مَنْ رَحِمَ رَبُّكَ وَلِذَلِكَ خَلَقَهُمْ»<sup>۲</sup> انسان‌ها همواره در اختلاف هستند و این اختلاف دائمی است؛ مگر کسی که خداوند او را مورد رحمت خود قرار دهد بعد می‌فرماید: خدا این‌ها را برای همین رحمت خلق کرد؛ یعنی اگر سؤال شود: چرا خدا این‌ها را خلق کرده است؟ جواب این است که برای اینکه ما را مورد رحمت خودش قرار دهد. هرکس رحمت خدا شامل حال او شد، صفات الهی در او متجلی می‌شود. هرچه بیشتر رحمت را دریافت کند، صفات و کمالات الهی در او بیشتر تجلی پیدا می‌کند که مرحله‌های آن پیامبر و اهل بیت هستند.

---

۱. بقره ۳۰

۲. هود ۱۱۸ و ۱۱۹

پس هدف یعنی نتیجه‌ای که بر کار مترتب می‌شود انسان کار را برای رسیدن به آن انجام می‌دهد. بین هدف خدا و انسان تفاوت وجود دارد. ما انسان‌ها برای اینکه به چیزی برسیم، کار را انجام می‌دهیم. در ما نیاز و نقص وجود دارد می‌خواهیم نیاز خود را برطرف کنیم؛ ولی خداوند که موجود کامل مطلق است، نیاز و نقص ندارد. پس چرا کاری را انجام می‌دهد؟ چون مطلوب اوست و اقتضای ذات او چنین است؛ آن هم با اختیار و نه بر اساس اقتضای جبری مانند خورشید در نورافشانی. حتی خورشید در نورافشانی هم تماماً وجودش از خداست؛ ولی خدا از کس دیگری نیست.

در آیات قرآن می‌فرماید: انسان در مقام تکوین اینگونه آفریده شده که عبد باشد؛ همه موجودات عبد هستند؛ اما انسان عبدی است که می‌تواند در مقام تشریح هم عبودیت داشته باشد؛ یعنی گونه دیگری از عبد بودن. همه به تعبیر قرآن عبد هستند؛ یعنی «عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَفْدِرُ عَلَى شَيْءٍ»<sup>۳</sup>. هیچ چیزی از خودشان ندارند و در هیچ کاری استقلال ندارند؛ یعنی همان تعبیری که ما در فارسی به کار می‌بریم: بنده!

بنده یعنی کسی که بند و وابسته به دیگری است. ما هم در اصل وجود و هم در تمام شئون وجود خود به خدا وابسته هستیم. فقر محض هستیم. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ»<sup>۴</sup> اصلاً غنی در این عالم فقط خداست. هیچ موجود دیگری را نمی‌توانیم پیدا کنیم که ذاتاً غنی باشد. اینکه می‌فرماید: شما فقیر هستید، به این معنا نیست که موجودات دیگری وجود دارند که غنی هستند؛ بلکه می‌فرماید: فقط خدا غنی است؛ یعنی همه موجودات فقیر هستند و از جمله شما انسان‌ها.

پس در عالم تکوین ما اینگونه خلق شده‌ایم که همه هستی و شئون ما وابسته به خداست و از خودمان هیچ نداریم. این وابستگی هم وابستگی حقیقی است. نه اینکه ما موجودی باشیم و خدا هم موجودی باشد که ما را به خدا وصل کرده‌اند؛ اصلاً وجود ما عین نیاز و فقر و وابستگی است. لذا برای نابودی این جهان و نابودی ما لازم نیست خدا اقدامی کند تا ما از بین برویم؛ همین‌که توجه خدا از این عالم قطع شود، عالم نیست می‌شود؛ یعنی وجود ما به این است که به خدا محتاج هستیم. اگر یک لحظه خدا توجه خود را قطع کند، اصلاً دیگر وجودی نیست. اینطور نیست که مثلاً ما بخواهیم ساختمانی را نابود کنیم و لازم باشد کارهایی انجام دهیم تا این خرابی اتفاق بیفتد. تشبیهی که معمولاً علامه مصباح و دیگران می‌فرمودند این است که شبیه رابطه صورت‌های ذهنی ما با ماست. اگر ما یک گل را در ذهن خود تصور کنیم، این گل مادامی وجود دارد که به آن توجه داشته باشیم. اگر یک لحظه غافل شویم، دیگر گلی

۳. نحل ۷۵

۴. فاطر ۱۵

نیست. اگر بخواهیم دوباره آن را ایجاد کنیم، باید به آن توجه کنیم. رابطه ما با خدا اینگونه است. اگر یک لحظه مورد توجه خدا نباشیم، محو می‌شویم. کل عالم به این صورت است.

خداوند در آیات شریف قرآن دو علت برای خلقت انسان ذکر فرموده است؛ یکی اینکه فرموده است: «هُوَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ وَكَانَ عَرْشُهُ عَلَى الْمَاءِ لِيَبْلُوكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»<sup>۵</sup> خدا کسی است که جهان هستی را آفرید و عرش او بر روی آب استوار است. همه هستی خلق شده برای اینکه ما آزمایش شویم؛ حالا اگر انسان نباشد، آزمایشی اتفاق نمی‌افتد. پس معنای این جمله این است که خدا جهان هستی را آفرید تا شما را بیافریند و شما امتحان شوید تا ببیند نیکوکارترین شما چه کسی است. بعضی از این استفاده کرده‌اند تا وجود پیامبر و اهل بیت را اثبات کنند؛ یعنی باید یک نیکوکارترین وجود داشته باشد که آن وجود اهل بیت و پیامبر بیت و بقیه از آنها پایین‌تر هستند.

در آیه دیگر می‌فرماید: «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>۶</sup> جن و انس خلق نشده‌اند، مگر برای عبادت. پس هدف خلقت عبادت است؛ یعنی اگر سؤال شود: انسان برای چه چیز خلق شده است؟ پاسخ این است که: برای عبادت و با عبادت است که مشمول رحمت می‌شود. اگر انسان بنا باشد شبیه خدا شود، با عبادت این شباهت اتفاق می‌افتد و راهش این است. در آیه دیگر می‌فرماید: «أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ»<sup>۷</sup> «وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»<sup>۷</sup> اگر بنا باشد شما به آن هدف برسید، راه مستقیم آن عبادت است و راه دیگری ندارد که انسان بخواهد به سعادت برسد. لذا می‌فرماید: ما خلق نکردیم مگر برای عبادت که عبادت هم مقدمه‌ای است برای رحمت و رسیدن به قرب خدا.

پس هدف از آفرینش عبد بودن تشریحی است. ما عبد هستیم؛ باید در مقام اختیار کارهایی انجام دهیم که به عبد بودن برسیم؛ یعنی چیزی که تکویناً برای آن خلق شده‌اید را بیابید.

وقتی بحث می‌کنیم، حتی آنجا که از نظر تصور ذهنی استدلال می‌آوریم؛ چه استدلال نقلی و چه استدلال عقلی، به این نتیجه می‌رسیم که ما کاملاً وابسته به خدا هستیم. کاملاً فقر مطلق هستیم و خدا غنی به ذات است؛ این‌ها بحث مفهومی و فکری است؛ اما عبودیت موجب می‌شود که این حقیقت را بیابیم و یافتن با فهمیدن خیلی تفاوت دارد. هدف خلقت این است که انسان به جایی برسد که وابستگی کل عالم برای او مشهود بشود و بفهمد که هیچ موجودی در این عالم نقش ندارد و این حقیقت را بیابد. این می‌شود هدف خلقت. اگر انسان به این مرحله رسید، به همین میزان ذات خدا را با چشم باطن دریافت می‌کند؛ یعنی این معرفت

<sup>۵</sup> هود ۷

<sup>۶</sup> ذاریات ۵۶

<sup>۷</sup> یس ۶۰

ملازم یا عین معرفت به خداست که بالاترین معرفت است؛ یعنی انسان هم نیاز و فقر خود را می‌یابد و هم معرفت به خدا یافتنی می‌شود. تمام ادله وجود خدا برای ما معرفت فکری ایجاد می‌کند. چیزی که معرفت حضوری ایجاد می‌کند، سیر عبودیت است. ما هیچ‌گاه با استدلال‌ها خدا را نمی‌یابیم، اگر بخواهیم خدا را بیابیم، باید طریق عبادت را طی کنیم؛ بنابراین هم معرفت حصولی به حقیقت وجود خودمان حاصل شده و هم معرفت حضوری به خدا حاصل می‌شود؛ اما ما به خدا احاطه پیدا نمی‌کنیم. همین‌که در شعاع وجود خودمان درک می‌کنیم که وابسته هستیم، کافی است. البته شخص باید مفهوم وابستگی را درک کند؛ وگرنه یافتن وابستگی معنایی ندارد. همان‌طور که ما در بحث‌های فکری می‌گوییم: وابسته به خدا هستیم، باید اول درک کنیم که خدایی وجود دارد. وگرنه اگر اصلاً تصویری از خدا نداشته باشیم، وابستگی به خدا معنایی ندارد. در جایی هم که بیابیم، همین‌طور است. اگر من بیابم که به خدا وابسته هستم، در همین شعاع وابستگی خدا را درک کرده‌ام؛ بنابراین معرفت حضوری به خدا هم حاصل می‌شود و ریشه این معرفت و قابلیت ما هم مربوط به عالم زر است. «أَشْهَدُهُمْ عَلَيَّ أَنْفُسِهِمْ»<sup>۸</sup> مرحوم علامه طباطبایی می‌فرماید: یعنی خودشان را به خودشان نشان داد. وقتی خودشان را یافتند، خدا فرمود: من همه‌کاره شما هستم. همه وجود شما به من وابسته نیست؟ قالوا بلی. حتی در روایت داریم «و لولا ذلک لم یدر احدٌ من خالقُهُ و لا من رازقُهُ»<sup>۹</sup> اگر آن مایه اولیه نبود، اگر آن معرفت فطری نبود، هیچ‌کس نمی‌توانست بفهمد که خالقش کیست. ما با ادله عقلی می‌فهمیم که خالق داریم. همه برهان‌های عقلی به ما می‌گوید که خدایی هست؛ اما این خدا چیست؟ آنگاه مصداق را می‌یابیم. لذا نمی‌فرماید: اگر او نبود نمی‌فهمیدند که خالق دارند؛ می‌فرماید: نمی‌فهمیدند آن خالق و رازقی که دارند کیست. در آن دنیا این لیاقت و ظرفیت را به ما داده‌اند که بیابیم اینجا و از این ظرفیت استفاده کنیم و از طریق عبودیت آن را بیابیم.

پس هدف آفرینش این است که ما تکویناً عین ربط به خدا و عین فقر به خدا و وابستگی به خدا و عین نیاز به خدا هستیم. خلق شدیم تا با عبادت این حقیقت را بیابیم که یافتن این حقیقت با عبادت ملازم با ایجاد آن کمالات در ماست و ما مظهر صفات خدا می‌شویم. وقتی خودمان را یافتیم، خدا را هم می‌یابیم. همه این قابلیت را دارند؛ چون در عالم ذر همه این شهود و وابستگی را پیدا کرده‌اند. حالا در این دنیا که می‌آیند، اختیار وجود دارد. جز با اختیار نمی‌توان به این کمالات رسید نمی‌شود که انسان جبری مظهر صفات کمال خداوند شود. وقتی اختیار بود، یعنی می‌تواند به سوی خدا حرکت کند و خداگونه شود یا می‌تواند ضد آن را انجام دهد. وگرنه اگر فقط بتواند به سوی خدا برود، این می‌شود جبر. ناچار است به سوی خدا برود.

<sup>۸</sup>. اعراف ۱۷۲

<sup>۹</sup>. بحار الأنوار: ۳/۱۶۲۸۰.

از این جهت انسان‌ها دو دسته می‌شوند: یک دسته مسیر سقوط را در پیش می‌گیرند و یک دسته مسیر صعود. اقتضای خلقت انسان و خداگونه شدن انسان این است که این اختیار به او داده شود.

در بحث‌های آینده خواهیم گفت که چه کنیم تا مسیر صعود را انتخاب کنیم. وقتی ما اختیار داریم که یا این مسیر را انتخاب کنیم یا آن مسیر را و همین‌طور قدرت داریم که این مسیر را انتخاب کنیم یا آن مسیر را. آنگاه می‌توان به کمال رسید. اگر انسان موجودی مختار نبود، کمال حاصل نمی‌شد. باوجوداینکه انسان مختار است، اما کارهایی است که اختیاری صادر نمی‌شود یا نمی‌تواند انجام دهد؛ چون زمینه‌های اختیار آن را ندارد. این کارها برای انسان نه صعود به دنبال دارد و نه سقوط. ضربان قلب من به روح من وابسته است. با تپش قلب من نه سقوط می‌کنم و نه صعود؛ چون در آن اختیار وجود ندارد. کارهایی است که یک عده می‌توانند آن را انجام دهند و یک عده چون امکان آن را ندارند، نمی‌توانند انجام دهند. شخصی نابیناست، در نتیجه خیلی از چیزها را نمی‌تواند ببیند. چنین شخصی خیلی از گناهان فرد بینا را انجام نمی‌دهد. از طرف دیگر افراد بینا خیلی کارهای خوبی می‌توانند انجام دهند که او نمی‌تواند؛ مثلاً آیات الهی را می‌بینند و در آنها تحول ایجاد می‌شود و این باعث صعود می‌شود. آیا این ندیدن باعث سقوط شخص نابینا می‌شود؟ اصلاً تنبیهی برای او ایجاد نشده و کار اختیاری از او صورت نگرفته است. به هر میزان انسان داده‌های خدا را به کار بگیرد، رشد می‌کند و جلو می‌رود؛ بنابراین خدا به هر انسانی سرمایه‌هایی داده است و این سرمایه‌ها متفاوت است. این‌طور نیست که سرمایه همه یکسان باشد؛ یکی حافظه خیلی قوی دارد و دیگری استعداد خوبی دارد؛ این‌ها که اختیاری نبوده است. شخصی که حافظه قوی‌تری دارد، امکانات بیشتری دارد. امکانات بیشتر مسئولیت بیشتر به دنبال دارد و هر میزان که امکانات بیشتر باشد، به خاطر کار اختیاری بیشتری که انجام می‌دهد، میزان صعود و سقوط او بیشتر می‌شود. این عادلانه است؛ یعنی هر کس امکانات زیادی دارد، اگر مرتکب خطایی شود، بیشتر سقوط می‌کند. لذا انبیا اگر ترک اولی هم کنند مواخذه می‌شوند. البته ترک اولی هم از انبیا صادر نمی‌شود و آنها از ترک اولی استغفار می‌کنند ولی برای ما این‌طور نیست. بنابراین فرد به میزان سرمایه‌ای که دارد، باید کار کند و میزان سرمایه در سقوط و صعود او نقش دارد. عالم با جاهل فرق دارد؛ «إِنَّهُ يَغْفِرُ لِلْجَاهِلِ سَبْعُونَ ذَنْبًا قَبْلَ أَنْ يَغْفَرَ لِلْعَالِمِ ذَنْبًا وَاحِدًا»<sup>۱۰</sup> هفتاد گناه فرد جاهل را می‌بخشند قبل از اینکه یک گناه عالم را ببخشند. چون شخص عالم سرمایه بیشتری داشته و همین دلیل بر این می‌شود که نباید مانند جاهل رفتار کند. شخص جاهل این سرمایه‌ها را نداشته و مرتکب این خطا شده است. تفاوت سرمایه‌ها اقتضای نظام طبیعت است. این جهان باید آفریده شود تا انسان بیاید. اقتضای این جهان وجود

۱۰. الوافی، جلد ۱، صفحه ۲۱۷

تفاوت‌هاست. اگر همه یکسان بودند، زندگی انسان مختل می‌شد. اگر همه علاقه‌مند به یک شغل بودند، کسی حاضر به انجام کار دیگری نمی‌شد. این نظام باید با اختلافات همراه باشد تا زمینه اختیار برای انسان پیش بیاید و کمال حاصل شود. اگر غیرازاین بود، کمالات برای انسان حاصل نمی‌شد. لذا کل این عالم احسن است؛ چون در غیرازاین نظام بشر نمی‌توانست به کمالات دست یابد.

پروردگارا از تو می‌خواهیم که همه ما را نسبت به حرکت در مسیری که ما را برای آن خلق کرده‌ای، موفق بداری. روح امام عزیز و شهدای گران‌قدر و علمای ربانی را با ارواح طیبه شهدای کربلا محشور بفرما. سایه مقام معظم رهبری این نعمت الهی تا ظهور حضرت بقیه الله بر سر ما مستدام مدار. السلام علیکم و رحمة الله و برکاته